

# از جنگ متنفرم

تحقیقی از مؤسسه مطالعات بین‌المللی کودکان

## دلارام کارخیران

کودکان امروزی، در سراسر جهان با مسئله خشونت مواجه هستند و در فضایی که تأثیرات جنگ و خشونت در آن وجود دارد، رشد می‌کنند. آن‌ها در مورد مفهوم جنگ، چه فکر می‌کنند؟ دیدگاه‌ها و نظریات‌شان چگونه شکل گرفته است؟ تحقیقات در مورد رفتارهای کودکانی که در فضای جنگ و خشونت بزرگ شده‌اند، چه می‌گوید؟ وظیفه بزرگسالان برای تنظیم رفتارها و تربیت این کودکان در صلح و آرامش چیست؟

به نمونه‌ای از نظریات کودکان توجه کنید (کودکان و نوجوانان در رده‌های تحصیلی سوم، ششم، هفتم، دهم، یازدهم و دوازدهم ساکرامنتو، کالیفرنیا):

- من از جنگ متنفرم، همه ساله، آدم‌های زیادی کشته می‌شوند...
- هیچ چیز آن قدر ارزش ندارد که برایش خون‌ریزی کنیم. به خاطر همین، من جنگیدن را دوست ندارم. آن قدر از جنگ متنفرم که آرزو داشتم می‌توانستم همه جنگ‌ها را متوقف کنم، ولی نمی‌توانم...

- جنگ برای آدم‌های مختلف، معنی‌های مختلفی دارد. برای بعضی از مردم یک بازی است. برای بعضی دیگر، راهی برای رسیدن به پول‌های کلان. برای من جنگ هدر دادن همه آن چیزهایی است که آموخته‌ام...

- من فکر می‌کنم خوی بشر با جنگ‌طلبی و نزاع و خون‌ریزی، آمیخته است. ما نه تنها آدم‌ها، بلکه موجودات زنده محیط اطراف‌مان را هم، بی‌دلیل می‌کشیم و از این کار لذت می‌بریم...
- من فکر می‌کنم نه تنها من، بلکه فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌ها و نذیده‌هایم هم هرگز روی صلح‌واقعی و آرامش‌رنا خواهند دید.

- برای جنگ قاعده‌ای وجود ندارد. جنگ جنگ است. از همان موقعی که زبان و قوانین آدم‌ها از همدیگر جدا شد، زمینه جنگ به وجود آمد و هنوز هم ادامه دارد...

- به نظر من جنگ، نبرد دائمی آدم‌ها برای رسیدن به خاک، قدرت، مالکیت و چیزهای دیگری از این دست است. مردم به خاطر چیزهایی کشته می‌شوند که می‌توانستند درباره آن‌ها حرف بزنند و مسئله را حل کنند. مردم از خانواده و دوستان‌شان جدا می‌شوند و ممکن است هرگز بازنگردند. پول‌های زیادی صرف تجهیزات جنگی می‌شود؛ تجهیزاتی که با آن‌ها، مردان و زنان و کودکان را می‌کشند. تجهیزاتی مثل ناوها، اسلحه‌ها، تانک‌ها، هواپیماها و بمبافکن‌ها.

البته جنگ افزایش جمعیت را کنترل می‌کند، ولی به نظر من بدترین و اشتباه‌ترین راه برای رسیدن به این منظور است...

- جنگ اثبات توانایی بشر برای رسیدن به قله خودخواهی و اثبات ناتوانی او در





به نظر من جنگ،  
نبرد دائمی آدم‌ها برای  
رسیدن به خاک،  
قدرت، مالکیت و  
چیزهای دیگری  
از این دستاست.  
مردم به خاطر  
چیزهایی  
کشته می‌شوند  
که می‌توانستند  
درباره آن‌ها  
حرف بزنند  
و مسئله را حل کنند.

اندیشیدن به دیگران است؛ چون همیشه متنفر بودن از عاشق بودن راحت‌تر است. شاید مطالعه نظرات فوق، این تصور را ایجاد کند که اکثر کودکان از جنگ نفرت دارند. در حالی که واقعیت غیر از این است. تلاش برای باز کردن کلاف سردرگم تأثیرات جنگ بر روحیه کودکان، شبیه تلاش برای شکافتن لباس پشمی و شسته شده است که نخ آن درهم فرورفته باشد. تأثیرات جنگ بر والدین و معلمان کودکان، بر نظر و رأی کودکان در مورد جنگ تأثیر می‌گذارد. پژوهش در آثار ادبی و هنری به وجود آمده در ۱۵ سال اول پس از جنگ جهانی دوم، ثابت می‌کند که کودکان درگیر این جنگ‌ها، همان بزرگسالانی هستند که در سال‌های بعد، نسبت به جنگ و خشونت انعطاف‌پذیری بیشتری نشان می‌دهند. بسیاری از این بزرگسالان، برای تربیت کودک‌شان، دچار سردرگمی و ابهامات دردناکی بودند. برداشتهای درست و غلط در مورد مقوله جنگ، از جمله برداشتهایی است که برای کسانی که کودکی‌شان را میان جنگ و خشونت سپری کرده‌اند، مهم است و این ابهام، ما را از تفسیر پیچیدگی‌های اتفاقات قاصر می‌کند.

تحقیقات روی ۲۶۷۷ کودک رده تحصیلی سوم تا هشتم در نیویورک و نیوجرسی در سال ۱۹۷۳، نشان داد که نظر کودکان و معلمان آن‌ها در مورد جنگ، تناسبی غم‌انگیز و مستقیم را نشان می‌دهد. به این آمارها توجه کنید:

پذیرش ضرورت جنگ از دیدگاه کودکان و معلمان  
سؤال: آیا جنگ‌ها بعضی اوقات ضروری‌اند؟  
پاسخ:

نه.	کودکان ۳۰/۹	معلمان ۳۱/۸
؟.	کودکان ۱۵/۵	معلمان ۱۳/۶
بله.	کودکان ۵۳/۶	معلمان ۵۴/۵

در مورد جنگ ویتنام، حدود نیمی از بازماندگان معتقد بودند که «جنگ خوب بود، به شرط آن که آمریکا بر کمونیست‌ها غلبه می‌کرد.»  
در این موارد کودکان، قربانیان آموزش‌های سازمان‌دهی شده‌ای هستند که طبق آن‌ها کشته شدن انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر، امری طبیعی جلوه داده و حتی به عنوان بخشی از تجربه زندگی بشری در نظر گرفته می‌شود.

بچه‌ها چقدر می‌دانند؟

یافتن تبلیغات مثبت راجع به جنگ در مدارس جای جای دنیا، کار دشواری نیست. کتاب‌هایی که در مورد جنگ‌های خونین قهرمانان روزگاران دور نوشته شده و برای بچه‌ها روزهای خوش، پرانگیزه و





عکس از ه. س. وونگ

**جنگ**  
**اثبات توانایی بشر**  
**برای رسیدن**  
**به قلّه خودخواهی**  
**و اثبات ناتوانی او**  
**در اندیشیدن**  
**به دیگران است؛**  
**چون همیشه**  
**متنفر بودن**  
**از عاشق بودن**  
**راحت‌تر است.**

هیجان‌انگیزی را توصیف می‌کنند که قهرمانان پرشور، خون‌ریزی‌های بزرگ به راه می‌انداختند، جنگ را به پدیده‌ای جالب تبدیل کرده است. در کتاب‌های درسی کودکان مقطع ابتدایی در جاهای مختلف دنیا، جنگ به عنوان پدیده‌ای طبیعی و عادی مطرح می‌شود. دیدن تصاویر کشتار و خونریزی در اخبار تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات، امری عادی است و کشته‌شدگان نه به عنوان انسان، بلکه به عنوان قربانیان بالفطره، به تصویر کشیده می‌شوند.

این موضوع تا حدی در کتاب‌های دوره ابتدایی اکثر کشورهای جهان رایج است که در بسیاری موارد، معلمان در برابر این متون، واکنش نشان داده و با توضیح دادن در مورد جنگ یا طفره رفتن از تدریس برخی از متن‌ها، کوشیده‌اند تأثیر این متون را بر کودکان کم کنند. مبارزه با تبدیل جنگ‌ها به اسطوره‌های تاریخی و آموختن استدلال کردن در مورد جنگ، به جای احساساتی شدن در مورد آن، از روش‌های رایجی است که معلمان برای تدریس متون دبستانی مرتبط با جنگ به کار می‌برند. با این حال، حتی کودکان خردسال هم با معنای نبرد کاملاً آشنا هستند و در مورد آن نظر و رویکردی مختص به خود دارند. بسیاری از بازی‌های رایج در کودکان‌ها و مهدکودک‌ها، شبیه صحنه‌های نبرد واقعی است؛ قلعه‌ای مشخص می‌شود و بچه‌ها دو گروه می‌شوند تا برای رسیدن به آن هدف بازی کنند یا به عبارت بهتر با هم بجنگند.

یک معلم با تجربه، به عنوان شاهد بازی‌های کودکان، به راحتی می‌تواند شباهت‌های این بازی‌ها را با جنگ‌های واقعی دریابد.

سرکوب اعتراض‌های ساده کودکان در مورد باز بودن یا بسته بودن پنجره، گرما یا سرمای کلاس و مشکل پایه‌سندلی، از موارد دیگری است که با احساس کودکان درباره جنگ ارتباط دارد. کودک در این هنگام درمی‌یابد که برای رسیدن به حقیقت یا باید بجنگد و یا با شرایط موجود بسازد و یا حریفش را تغییر دهد؛ یعنی به جای جنگیدن با معلم که در موضع قدرت قرار دارد، با همکلاسی ضعیف‌ترش بجنگد





جنگ ویتنام، عکس از هورست فاس

و جای او را تصاحب کند.

مورد بعدی که نظر کودکان را نسبت به جنگ مثبت می‌کند، به رابطه مدرنیزه شدن و ماشینی شدن زندگی بچه‌ها و تأثیرات این ماشینی‌زده شدن بر رفتار کودک، وابسته است. به علاقه وافر بچه‌ها به اسباب‌بازی‌های جنگی توجه کنید؛ عروسک‌هایی که منفجر می‌شوند، عروسک‌هایی که در اثر ضربه، خون‌ریزی می‌کنند، مسلسل‌های درخشان و پرسروصدا، تانک‌ها و آمبولانس‌های آژیردار و ابزارهای کودکانه‌ای که کودک را با بازی جنگ آشنا و درگیر می‌کند. این اسباب بازی‌ها، اغلب گران‌قیمت هستند و والدینی که خود جنگ را تجربه کرده‌اند آن‌ها را به عنوان ابزارهای هیجان‌انگیز به کودکان تقدیم می‌کنند. این والدین نمی‌دانند که کودک‌شان برای این هیجان، بهایی گزاف می‌پردازد و بازی با این اسباب بازی‌ها، موجب رشد هیچ خلاقیتی در کودک نمی‌شود.

علاوه بر اسباب‌بازی‌های جنگی، نوعی علاقه پنهان در بچه‌های بزرگ‌تر، نسبت به تکنولوژی پیچیده اسلحه‌های خطرناک شکل می‌گیرد. این علاقه در اثر اطلاعاتی است که در جوامع منتشر می‌شوند و بحث‌های بی‌پایان بزرگ‌ترها، خواه ناخواه بچه‌ها را وارد این موضوع می‌کند. بحث‌های مرتبط با سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی، حس کنجکاوی و ترس کودکان را برمی‌انگیزد. «وقتی ابزار جنگیدن تا این حد پیشرفته است، پس جنگیدن عملی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است.» این جمله‌ای است که به شکل‌های مختلف، در ذهن کودکان شکل می‌گیرد و جنگ را برای آنان عادی و توجیه‌پذیر می‌کند.

#### تحقیقات به ما چه می‌گویند؟

بیش از ۳۰ سال مطالعه و مشاهده، یافته‌ها نشان می‌دهند که اطلاعات کودکان درباره جنگ، بسیار بیشتر از آن حدی است که بزرگ‌ترها می‌پندارند و تفاوت‌های فردی بچه‌ها، طیف وسیعی از نظریات را در مورد جنگ شکل داده است.

در یک پژوهش کلاسیک، جنگ و کودکان (۱۹۴۳)، آنا فروود و دوروتی بورلینگام به تأثیرات جنگ جهانی دوم، به ویژه بمباران‌ها، بر کودکان انگلیسی پرداختند.

اختلالات شخصیت و هراس، از مهم‌ترین پیامدهای فشارهای روحی جنگ بر کودکان بود. طبق یافته‌های آنان، تأثیر جدا کردن کودکان از والدین‌شان، بسیار ویرانگرتر از محلات نظامی، در روحیه بچه‌های تجلی یافته بود.

با این حال، به نظر می‌رسد که میزان تأثیر جنگ بر کودکان، با نوع واقعه تاریخی‌ای که به جنگ انجامیده، رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. کودکان خلاف انتظار، به موضوع مرگ می‌اندیشند و بسیاری از آن‌ها معتقدند حتی اگر جنگ‌ها نباشند، انسان‌ها در اثر بیماری، تصادفات و یا کهولت سن، جان می‌بازند (تحقیق

**پژوهش در آثار ادبی و هنری به وجود آمده در ۵۱ سال اول پس از جنگ جهانی دوم، ثابت می‌کند که کودکان درگیر این جنگ‌ها، همان بزرگسالانی هستند که در سال‌های بعد، نسبت به جنگ و خشونت انعطاف زیادتری نشان می‌دهند**





جنگ داخلی اسپانیا، عکس از رابرت کاپا

روی نظریات کودکان درگیر در جنگ جهانی دوم و جنگ کره).

در اوایل دهه ۶۰ و با افزایش بحث‌ها درباره تکنولوژی نظامی هسته‌ای، پژوهش‌های زیادی در مورد تأثیر جامعه بر کودک، به عنوان یک بزرگسال آینده، صورت گرفت و در این تحقیقات، بر باورهای سیاسی این بزرگسالان آینده تأکید می‌شد.

### تلاش برای

### باز کردن

### کلاف سردرگم

### تأثیرات جنگ

### بر روحیه کودکان،

### شبیه تلاش برای

### شکافتن لباس پشمی

### و شسته شده است

### که نخ آن

### درهم فرو رفته باشد.

پیتر کوپر (۱۹۶۵)، تحقیقی روی حدود ۳۰۰ کودک انگلیسی و ۱۰۰ کودک ژاپنی آغاز کرد. رده سنی این بچه‌ها بین ۷ تا ۱۶ سال بود. او افکار و عقاید این کودکان درباره جنگ را با روشی مشابه به پیاژه طبقه‌بندی کرد. کوپر برای این کار، از مصاحبه‌های طولانی و میدانی استفاده می‌کرد. یافته‌های او، ما را به وجود «حس نبرد» در بچه‌ها رهنمون می‌کند. از دید کوپر، «حس نبرد» مرحله گذار از الگوی اولیه به دوره نوجوانی است. در این مرحله، حس طبیعی صلح‌خواهی، با نیاز به نبرد کردن برای تجلی استعدادها و مهارت‌ها درگیر می‌شود. از نظر او «حس نبرد»، حس طبیعی است که بدون آن، استعدادها، مهارت‌ها، قابلیت‌ها و حتی رقابت‌های سالم بی‌معنی می‌شوند؛ چون محلی برای بروز نمی‌یابند. با این حال، کوپر اذعان داشت که در میان کودکان انگلیسی، بروز «حس نبرد» مانع بروز امیال «صلح و آرامش» طلبانه نمی‌شود و در این مورد، کودکان بسیار فردی و مختص به خود عمل می‌کنند.

ترونند آلویک (۱۹۶۸)، از نظریات کوپر بهره گرفت و تحقیقاتی را آغاز کرد. طبق تحقیقات او، بچه‌ها در سنین بین ۱۱ تا ۱۳ سالگی، به رفتارهای اصلی و نظر واقعی‌شان نسبت به مقوله جنگ، دست می‌یابند. آلویک علاوه بر این موضوع، به نتیجه مشابهی با دانشمندان سوئد و آلمان دست یافت. براساس تحقیقات او در مورد بچه‌های نروژی، بچه‌ها عقاید آشکار کم‌تری در مورد صلح نسبت به جنگ در ذهن می‌پروراندند. آلویک هم مانند بسیاری محققان هم نسلش، تلویزیون را عامل اصلی این پدیده در کودکان می‌انگارد. در سال ۱۹۶۱، ام. شوبل، تحقیقات گسترده‌ای را روی دانش‌آموزان دبیرستانی آغاز کرد.

او به دنبال یافتن حس نوجوانان در مورد جنگ بود و می‌خواست بداند این گروه سنی، نسبت به فرو ریختن سقف‌ها چه احساسی و چقدر به پناهگاه‌های گروهی اعتماد دارند؟





جنگ داخلی اسپانیا، عکس از هانری کارتیه برسون

او سال بعد هم همین تحقیق را در همان گروه سنی تکرار کرد. این بار پرسشنامه‌ها در میان یک گروه ۳۰۰ نفره پخش شد. با کمال تعجب، دانش‌آموزان در سال دوم تحقیق، خوشبینی بیشتری نسبت به سال اول از خود نشان دادند.

به نظر می‌رسید که نوجوانان برای فکر کردن به جنگ هسته‌ای، یک سال فرصت داشته‌اند. هیچ یک از آنان مرگ خود را باور نداشتند و اغلب واکنش‌هایی خوشبینانه برای غلبه بر ترس و یا انکار واقعیات و در قالب یک واکنش دفاعی - روانی، شکل گرفته بود.

از سوی دیگر، گزارش‌های سیبل کی. اسکالونا (۱۹۷۱ - ۱۹۶۵) که با تأکید بر رشد روانی - اجتماعی کودکان تهیه شده بود، نتایج ناامیدکننده‌ای به همراه داشت. او روی گروه سنی ۴ سال تا پایان مقطع ابتدایی تحقیق کرده بود و از آن‌ها خواسته بود تا در مورد دنیایی که در بزرگسالی با آن مواجه خواهند شد، حرف بزنند. در هیچ یک از سوالات او از واژه‌های اسلحه و جنگ استفاده نشده بود، اما بیش از ۷۰ درصد کودکان درباره سلاح‌های هسته‌ای و جنگ‌های جهانی، به عنوان آینده‌محتمل‌شان حرف زده بودند. بیش از ۵۰ درصد کودکان نسبت به آینده بدبین بودند و از جهان پر از تکنولوژی آینده می‌ترسیدند. تنها گروه کوچکی از بچه‌ها، درباره امیدها و آینده‌ای مثبت و پرشور حرف زده بودند.

از تحقیقات مهم دیگر که در این سال‌ها انجام گرفته، می‌توان به تحقیقات جان هس (۱۹۶۷)، جودیت تورنی (۱۹۶۷) و فرد گرینستاین (۱۹۶۹) اشاره کرد. تحقیقات هس نشان داد که تأثیرگذارترین عامل طرفداری‌های سیاسی و عقاید سیاسی کودکان، در خانواده و بحث‌های سیاسی اعضای خانواده‌شان نهفته است.

ال. اس. رایت من (۱۹۶۴) به نتیجه‌ای مشابه هس دست یافت. تحقیقات او نشان داد که پاسخ کودکان در مورد تحلیل‌های رایج سیاسی، با پاسخ‌های والدین‌شان مطابقت دارد.

تحقیقات لامبرت و کلینبرگ (۱۹۶۷)، نشان داد که اغلب کودکان، نسبت به کودکان هم سن خود در کشورها، ملیت‌ها و حتی شهرهای دیگر حس مثبتی ندارند و خود را متعلق به گروهی (روستا، شهر، کشور) می‌دانند که از سایر گروه‌ها برتر و متمایز است. طبق تحقیقات ایشان، این حس تعلق به گروه خاص، بیشتر از همه به آموزه‌های والدین و معلمان مربوط است و ذهن کودک را برای نبرد با گروه‌های دیگر، آماده می‌کند.

**هیچ چیز  
آن قدر ارزش ندارد  
که برایش  
خون‌ریزی کنیم.  
به خاطر همین،  
من جنگیدن را  
دوست ندارم.  
آن قدر از جنگ متنفرم  
که آرزو داشتم  
می‌توانستم  
همه جنگ‌ها را  
متوقف کنم،  
ولی نمی‌توانم...**

